# 950129-738

**‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌یک‌شنبه – جلسۀ 112**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که اگر کسی از روی جهل یا نسیان یا اضطرار و حرج ترک کند مبیت در منی را مشهور گفتند کفاره از بین نمی‌رود؛ کفاره بر او واجب هست.

آقای خوئی فرمود مقتضای قاعده این است که با حدیث رفع ما اضطروا الیه یا رفع النسیان بر داریم وجوب کفاره را در مورد ناسی و مضطر. در مورد جاهل هم صحیحه عبدالصمد بود که ایّ رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه که نفی کفاره می‌کرد از جاهل.

ما عرض کردیم که اما حدیث رفع بیش از رفع مؤاخذه از او نمی‌شود استظهار کرد. احکامی را بر می‌دارد که به نکته مؤاخذه جعل شده. بیش از این ظهور ندارد کما حققناه فی الاصول. و انصاف این است که هیچ عرفی نمی‌پذیرد که اگر مولی فرمود من زار عالما یجب ان یسلم علیه، و شما مضطر شدید به دیدن یک عالم تا شهریه او را بگیرید مثلا، بگویید سلام به او نمی‌دهم چون من مضطرم به دیدن او رفع ما اضطروا الیه، هیچ عرفی این را نمی‌پذیرد. می‌گویند شما مضطر به دیدن او هستی، مضطر به سلام ندادن به او که نیستی. نکته‌اش این است که وجوب سلام به ملاک مؤاخذه بر زیارت او نیست؛‌ به ملاک احترام او است. در بحث وجوب مبیت به منی هم شاید این‌که گفته‌اند دم شاة به ملاک جبر نقصی است که با ترک مبیت به منی حاصل شده است؛ نه به ملاک مؤاخذه بر این فعل. و ما همین که شک بکنیم که آیا وجوب کفاره شاة به ملاک عقوبت است یا به ملاک جبر نقص، اطلاق من فاته المبیت بمنی فعلیه دم شاة محکّم هست.

[سؤال: ... جواب:] شما منافات ندارد که کفاره را برای ترک واجب یا فعل حرام قرار بدهید و لکن این کفاره ملاکش جبر نقص باشد؛ نه مؤاخذه و عقوبت مثل کفاره تظلیل. تظیل حرام اولی است و لکن در فرض اضطرار هم فرمودند ظلّل و کفّر برای جبر نقص. یا صید خطائی کفاره دارد؛ کفاره جبر نقص است. شاید کفاره در ترک مبیت به منی هم از این قبیل باشد. احتمال وجدانیش کافی است که ما نتوانیم احراز کنیم شمول حدیث رفع را نسبت به این مورد.

علاوه بر این‌که در حرج ایشان نمی‌تواند دلیلی بیاورد بر نفی وجوب کفاره و همین‌طور در موارد ضرر؛ چون لاضرر و لاحرج که حکم ضرری را بر می‌دارد؛ حکم حرجی را بر می‌دارد. و ما دلیل نداریم که رفع جمیع آثار می‌کند حتی وجوب کفاره را هم بر این فعل حرجی یا ضرری بر می‌دارد. این دلیل ندارد.

در اینجا یک اشکالی ممکن است مطرح بشود که باید این را جواب بدهیم. و آن اشکال این است که گفته می‌شود وقتی ما احتمال می‌دهیم که این وجوب کفاره شاة‌ از باب عقوبت باشد، می‌شود تمسک به دلیل وجوب کفاره در موارد فوت مبیت به منی از روی اضطرار و یا نسیان و مانند آن، تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل. حدیث رفع مخصص منفصل هست یا حاکم منفصل هست. فرمود: کل حکم ثبت من باب العقوبة فهو مرفوع عند الاضطرار او النسیان. و احتمال می‌دهیم که وجوب گوسفند در ترک مبیت به منی مصداق وجوب از باب عقوبت باشد. تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل یا حاکم منفصل جایز نیست.

جواب از این اشکال این است که ما در اصل مخصصیت و حکومت حدیث رفع نسبت به این وجوب کفاره شاة در مبیت به منی اشکال داریم. ما می‌گوییم: وقتی که علیه دم شاة ظهور نداشت که به ملاک عقوبت هست، شاید به ملاک جبر نقص باشد، پس ممکن هست حدیث رفع اصلا مخصص آن نباشد، حاکم بر آن نباشد؛ نه این‌که مخصص بودن حدیث رفع محرز است نسبت به این خطاب من ترک المبیت بمنی فعلیه دم شاة و لکن شبهه مصداقیه مخصص است. اصلا در اصل مخصص بودن ما حرف داریم و اشکال داریم. شک در اصل تخصیص می‌شود و می‌توانیم رجوع کنیم و باید رجوع کنیم به اصالة العموم در خطاب عام.

[سؤال: ... جواب:] بهرحال این‌که در این روایت است که فقط من ترک المبیت بمنی فعلیه دم شاة هست، حکم وضعی است، حکم کفاره است که ممکن است به ملاک جبر نقص باشد. بله، آن صحیحه معاویة بن عمار که بود: لاتبت لیالی التشریق الا بمنی فان بت فی غیرها فعلیک دم،‌ به قرینه فاء تفریع اطلاق نداشت نسبت به مواردی که حرمت رفع بشود. لاتبت لیالی التشریق الا بمنی فان، یعنی حالا که واجب است مبیت در منی، ترک مبیت در منی کفاره دارد. البته این مفهوم ندارد؛ اطلاق ندارد نسبت به جایی که وجوب مبیت به منی با لاحرج، لاضرر، رفع ما اضطروا الیه برداشته شده باشد. اما مفهوم ندارد که بگوید خطاب‌های دیگر را هم که می‌گوید من ترک المبیت بمنی را حمل کنیم بر جایی که مبیت به منی واجب باشد و ما ترک کنی. آن وقت کفاره گوسفند داری. همچون مفهومی ندارد این صحیحه معاویة بن عمار. بلکه قصور اطلاق دارد؛ فقط شامل مواردی می‌شود لاتبت لیالی التشریق الا بمنی فان بت فی غیرها فعلیک دم که وجوب مبیت به منی ثابت باشد. در این فرض فرموده است که فان بت فی غیرها فعلیک دم. اما ما به صحیحه معاویة بن عمار تمسک نمی‌کنیم؛ ما به مثل صحیحه علی بن جعفر تمسک می‌کنیم که فرمود: من بات بمکة، ان کان اتاها نهارا فبات فیها حتی اصبح فعلیه دم شاة. این فرض نشد که واجب بود بر او مبیت به منی. و همین‌طور برخی از روایات دیگر که قبلا ذکر شد.

اما راجع به جاهل،‌ ایما رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه، ما قبول داریم که این صحیحه نفی کفاره می‌کند از جاهل. ولی باز ظاهر این روایت این است که من ارتکب امرا بجهالة یعنی کاری بود که حرام بود و این شخص از روی جهل مرتکب شد،‌ می‌خواهیم بر او کفاره‌ای قرار بدهیم از باب عقوبت می‌گوید ای رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه. اما آیا این صحیحه اطلاق دارد نسبت به مثلا کسی که ترک بکند نماز را در وقت، روزه را در ماه رمضان از روی جهل؟ بگوییم وجوب قضاء ندارد؟ وجوب قضاء از آثار ارتکاب نیست تا بگویید ایما رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه. وجوب قضاء از آثار ترک شدن واجب است. اینجا هم وجوب دم شاة از آثار ارتکاب نیست. ظاهر روایت این است که از آثار ترک مبیت در منی است. مثل وجوب قضاء در نماز. و مشکل هست به اطلاق صحیحه عبدالصمد بشیر تمسک کنیم بگوییم اگر کسی از روی جهل به حکم یا جهل به موضوع ترک کرد مبیت در منی را، فلاشیء علیه، کفاره شاة را از او بر می‌داریم، این و لو اقوی هست دلالتش از دلالت حدیث رفع، ولی باز ما جازم به این مطلب نیستیم.

[سؤال: ... جواب:] در ارتکاب مثلا محرمات احرام ارتکاب هست و شارع عقوبت قرار داده، ای رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه. اما ترک مبیت به منی مثل ترک صوم، ‌نوجوانی است نمی‌دانست بالغ است روزه نگرفت بگوییم ای رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه أی لاقضاء علیک؟ این اطلاق ندارد. موضوع وجوب قضاء یا در مانحن‌فیه موضوع وجوب دم شاة ترک المبیت بمنی است که عنوان ارتکاب امر بجهالة از او منصرف است. اگر در آن مثال ترک نماز اداء یا ترک صوم اداء عن جهل گفتند یجب القضاء موضوعش ارتکاب امری نیست، موضوعش عدم اتیان به واجب است. اینجا هم ظاهر ادله این است که موضوع دم شاة عدم اتیان به واجب است که مبیت به منی است. و "من رکب امرا بجهالة فلاشیء‌ علیه" اطلاقش نسبت به اینجا خالی از اشکال نیست.

[سؤال: ... جواب:] حالا بحث این است که ما استظهار بکنیم این ترک مبیت به منی دم شاة دارد از باب عقوبت است، استظهار بکنیم این معنی را که ما حرفی نداریم. ما فعلا همچون استظهاری نکردیم وفاقا للمشهور. و لذا چون استظهار نکردیم این بحث مطرح شد.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر ادله این هست که ترک مبیت در منی دم شاة دارد. همین صحیحه معاویة بن عمار هم لاتبت لیالی التشریق الا بمنی فان بت فی غیرها فعلیک دم این ظاهرش این است که حالا که ترک کردی مبیت در منی را که طبعا ترک مبیت در منی یعنی مبیت در غیر منی باید گوسفند بدهی و ظاهر برخی ادله دیگر هم همین است که ترک مبیت به منی این، دم شاة دارد. ... ما استظهارمان از مجموع روایات این بود که ترک بیتوته در منی این منشأ کفاره شاة شده و روایات هم که گفته ان بات فی مکة فعلیه دم شاة این ظاهرش این است که چون ترک کرده مبیت در منی را فعلیه دم شاة. و الا آقای زنجانی هم خصوصیتی برای مکه قائل نبودند. می‌گفتند تمام شب را در مکان واحدی بیتوته کند چه مکه باشد چه غیر مکه باشد. مهم این است که در منی اگر نبود، تمام شب را در منی بود، این باید کفاره شاة بدهد.

[سؤال: ... جواب:] مناسبت حکم و موضوع انصافا همین است که شما فرمودید بنده هم همین را عرض می‌کنم که ظاهر ادله‌ای که می‌گوید من بات لیالی منی بمکة قال ان اتاها نهارا فبات فیها حتی اصبح فعلیه دم شاة این ظاهرش این است که این دم شاة بخاطر این است که مبیت در منی را ترک کرده است نه بخاطر این‌که در مکه بیتوته کرده است. این خلاف ظاهر است.

اما راجع به این فرمایش آقای خوئی که فرمود ای رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه اطلاق دارد؛‌ جاهل مقصر را هم شامل می‌شود بر خلاف مشهور که گفتند جاهل مقصر کالعامد هست در وجوب کفاره، انصاف این است که اصل این ادعای آقای خوئی درست است؛ مورد این صحیحه عبد الصمد بشیر جاهل مقصر است چون می‌گوید رجل اعجمی جمع نفقة الحج و لم یسئل احدا عن شیء هیچ مسئله شرعی از کسی نپرسید، آمد حج، و در ثوب مخیط محرم شد، امام فرمود ای رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه. موردش جاهل مقصر هست.

اما این‌که فرمودند شامل جاهل مقصر متردد هم می‌شود اختصاص به جاهل مقصر غافل ندارد آن مطلب جای بحث دارد.

آقای سیستانی هم در جاهل مقصر متردد اشکال کرده که مشمول این صحیحه باشد. ممکن است کسی بگوید ای رجل رکب امرا بجهالة یعنی جهلش او را به سمت ارتکاب این امر کشاند؛ شخصی که متردد است نمی‌داند این کار حلال است یا حرام، و مقصر هم هست، این عقل به او می‌گوید باید احتیاط کنی. وقتی عقل به او می‌گوید احتیاط کنی، اگر بیاید و مرتکب این فعل بشود دیگر ارتکاب امر بجهالة بقول مطلق نیست. مثل موارد علم اجمالی. شما علم اجمالی داری که یا باید در این سفر یک روز در هفته مثلا روزه بگیرید در ماه رمضان چون کثیر السفر هستید طبق نظر مرحوم آقای تبریزی، یک روز در هفته را هم ایشان کافی می‌دانست برای صدق من شغله السفر و یا نه؛ صدق نمی‌کند من شغله السفر؛‌ باید بعدا روزه‌تان را در وطن قضاء کنید. علم اجمالی دارید. رفتید سفر در ماه رمضان، احتیاطا روزه گرفتید از باب عمل به علم اجمالی، صدق می‌کند شما مصداق من صام فی السفر بجهالة هستید؟ آقای سیستانی اشکال کردند گفتند نه؛ شما صمت فی السفر بمقتضی الاحتیاط نه بجهالة. حالا در مثال صوم احتیاط اقتضاء می‌کرد روزه بگیرید در شبهات تحریمیه احتیاط اقتضاء می‌کند ترک کنید و اگر مرتکب شدید مصداق من ارتکب امرا بجهالة نیست.

مرحوم استاد می‌فرمودند نخیر؛ هم من ارتکب امرا بجهالة صادق است در جاهل متردد هم صام فی السفر بجهالة صادق است در آن مثال صوم در مورد جاهل متردد. باء، باء سببیت نیست؛ باء الصاق است. من صام فی السفر بجهالة یعنی مع جهالة. ایما رجل رکب امرا بجهالة أی مع جهالة. و این آقا جاهل بود و این فعل را مرتکب شد یا در آن مثال صوم جاهل بود و روزه گرفت. و لذا ایشان می‌فرمود این شخصی که نمی‌داند وظیفه‌اش در این سفر روزه است در ماه رمضان یا قضاء روزه، رجاء روزه بگیرد؛ قضاء هم ندارد؛ چون می‌شود مصداق من صام فی السفر بجهالة لم یقضه. اینجا هم همین است. اینجا این شخصی که جاهل متردد است ترک کند مبیت در منی را می‌شود مصداق من ارتکب امرا بجهالة أی مع جهالة. و فلاشیء علیه شامل آن می‌شود.

و این مطلب، مطلب خالی از وجه نیست. منتها تطبیق این صحیحه عبد الصمد بن بشیر بر بحث ترک مبیت در منی مشکل داشت. اگر این مشکل حل بشود بقیه مطالب را ما بعید نمی‌دانیم.

از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر ای رجل رکب امرا بجهالة فلاشیء علیه این است که رکب امرا و جاهل و لذا خود امام علیه السلام سؤال کرد از آن رجل اعجمی گفت أ کنت عالما ام جاهلا؟ آن رجل اعجمی گفت کنت جاهلا. بعد امام فرمود ای رجل رکب امرا بجهالة یعنی ای رجل رکب امرا و هو جاهل فلاشیء‌ علیه. اگر حساب کنید به آن معنا که جهل منشأ شد این کار را بکند، این عالم به حکم شرعی نبود، جاهل به حکم شرعی بود و لو بداند عقل به او می‌گوید یجب علیک الاحتیاط. اما این جاهل به حکم شرعی است. و جهلش به حکم شرعی منشأ ارتکاب این فعل شد. به این معنا هم می‌توانیم بگوییم جهل به حکم شرعی منشأ ارتکاب این فعل شد و لو عالم است به حکم عقل به وجوب احتیاط. این‌طور هم می‌شود گفت. ولی اولی و اظهر این است که همان‌طور که مرحوم استاد می‌فرمودند ای رجل رکب امرا بجهالة استظهار این است که یعنی ای رجل رکب امرا و هو جاهل فلاشیء علیه. حالا فوقش اگر شما اصرار بکنید از کسی که عالم است و ملتفت هست به حکم عقل به وجوب احتیاط فوقش بگویید از او منصرف است اما خیلی‌ها جاهل مقصر متردد هستند اما در هنگام ارتکاب توجیه می‌کند می‌گوید ان شاء الله که واجب نیست. التفات تفصیلی ندارند به حکم عقل به وجوب احتیاط. عوام خیلی‌ها ملتفت نیستند که عقل حکم می‌کند در شبهات حکمیه باید احتیاط کرد. حداقل این مقدار را باید بپذیریم در مواردی که جاهل مقصر و لو متردد است در حکم شرعی اما غافل هست از حکم عقل به وجوب احتیاط. شامل او می‌شود. این را بپذیریم اما کسی که ملتفت هست به حکم عقل به وجوب احتیاط او فرد خفی هست که مرحوم استاد می‌فرمودند او هم مصداق من ارتکب امرا و هو جاهل أی جاهل بحکم الشرعی هست و لو ملتفت باشد به حکم عقل به وجوب احتیاط. این مانع از صدق من ارتکب امرا بجهالة أی و هو جاهل نخواهد بود. که عرض کردم این فرمایش دور از ذهن نیست.

آخرین مطلبی که در اینجا هست در این رابطه این است:

ما از کفاره ترک بیتوته در منی آن فرضی را ترک بیتوته در منی واجب باشد،‌ باید خارج کنیم. از باب مقدمه یک واجب، حفظ نفس محترمه. یا حتی اگر ثابت بشود از خارج که ترک بیتوته در منی بر من مستحب است، مثل اشتغال به مناسک حج و ترک مبیت در منی بخاطر اشتغال به مناسک حج. ما از صحیحه معاویة بن عمار استفاده کردیم که انه کان فی طاعة الله، من کان فی طاعة الله فی ترک المبیت بمنی لیس علیه شیء لیس علیه کفارة اختصاص ندارد به مناسک حج. بخاطر حفظ جان انسان‌ها مجبور است شب را در منی نماند. کفاره ندارد.

[سؤال: ... جواب:] انه کان فی طاعة الله. تعلیل معمم است. کل من کان در ترک مبیت در منی مصداق مطیع لله فلیس علیه کفارة طبق صحیحه معاویة بن عمار. ... ما از لیس علیه شیء ان کان فی طاعة الله عبادت خدا نمی‌فهمیم. ممتثل امر خدا باشد در ترک مبیت در منی حالا یا امر وجوبی یا امر استحبابی و لکن باید امر استحبابی ثابت بشود. ... در موارد حرج، خدا که امر نکرده است به ترک فعل حرجی. تجویز کرده است ترک واجب را در موارد حرج؛ امر نکرده است به ترک آن. و لکن اگر مقدمه بود ترک بیتوته در منی برای حفظ جان خودش از ضررهای مهم واجب الاجتناب یا حفظ جان دیگران که لااقل اگر واجب نباشد مستحب هست. ترک می‌کند بیتوته در منی را برای این‌که مظلومین حادثه منی را پرستاری کند و جان آن‌ها را حفظ کند. این قطعا امر به ترک بیتوته در منی دارد. و لو وجوبی نباشد قطعا استحبابی هست. و در اینجا کفاره‌ای هم بر او مترتب نخواهد بود. ما از اول تا امروز گفتیم انه کان فی طاعة الله أی کان فی ترک المبیت بمنی و الاشتغال بمناسک الحج ممتثلا لامر الله هر کجا ثابت بشود که این شخص در ترک مبیت به منی و اشتغال به آن عمل مثل پرستاری از بیمار که پرستاری از او واجب یا مستحب است مصداق ممتثل امر خدا است،‌ ملتزم می‌شویم که این تعلیل معمم است و او کفاره ندارد.

آخرین مطلب در اینجا این است که مشهور استثناء کردند از وجوب بیتوته در منی چوپان (راعی) و ساقی را. ساقی آنی است که به حجاج آب می‌دهد. که حالا قدیم بوده الان که نیازی به این حرف‌ها نیست. رعاة و سقاة.

عامه نقل کردند که پیامبر رخصت داد به رعاة و سقاة در ترک بیتوته در منی. شیخ طوسی هم فرموده لاخلاف فیه.

و ظاهر این‌که شیخ طوسی می‌گوید لاخلاف یعنی لاخلاف بین العامة و الخاصة نگفت علیه الاجماع گفت لاخلاف.

از مالک و ابوحنیفه نقل شده گفتند سقایت مختص است جوازش به اولاد عباس بن عبدالمطلب. پیامبر به عباس و اولاد عباس رخصت دارد در سقایة الحاج.

علامه در تحریر و شهید در دروس فرمودند که راجع به سقاة آن‌هایی که آب می‌دهند به حجاج چاره‌ای نیست بالاخره باید شب در مکه باشند آب بدهند به حجاج. اما رعاة اگر می‌توانند گوسفند‌ها را در روز ببرند به چرا شب بیایند به منی، باید شب بیایند منی. برای چی ترک کنند بیتوته در منی را؟ اگر چاره‌ای نیست، گوسفندهای‌شان از آفتاب گریزان هستند می‌گویند ما فقط شب می‌رویم چرا، چاره‌ای نیست، این رعاة مجبورند گوسفندها را شب ببرند چرا، بیتوته نکنند در منی. اما اگر ممکن است روز ممکن است ببرند چرا گوسفندها را،‌ شب بیایند منی باید بیایند.

مرحوم نائینی هم در مناسک‌شان مثل مشهور گفته و لایجب المبیت بمنی علی الرعاة و السقاة.

انصافا همان‌طور که آقای خوئی فرموده استثناء رعاة وجهی ندارد. آقای خوئی که می‌فرمود لعله غفلة من المحقق النائینی. نه این را نمی‌شود گفت غفلت. شیخ طوسی نفی خلاف کرد از این‌که جایز است رعاة ترک کنند مبیت در منی را. بعید است محقق نائینی غفلت کرده باشد از حکم. نه؛ او بر اساس نفی خلاف و امثال آن حکم کرد. ولی خب نفی خلاف در کتاب الخلاف شیخ طوسی حجت نیست. این کاشف تعبدی از رأی معصوم نیست. و مقتضای صناعت هم این است که ما بگوییم وجهی ندارد رعاة ترک کنند بیتوته در منی را. دلیل معتبر نداریم بر جواز ترک مبیت به منی در حق رعاة. مثل بقیه هستند. اگر بیتوته در منی حرجی است با لاحرج برداشته می‌شود از این‌ها. و الا باید بیتوته کنند در منی.

راجع به سقایة الحاج هم آقای خوئی فرموده یک روایت است آن هم روایت مالک است، مالک بن اعین است که پیغمبر رخصت داد به عباس در سقایة الحاج. خب شاید این رخصت اذن ولایی بود. پیغمبر ولی الامر بود. رخصت داد به عباس. دلیل نمی‌شود که ما هم مرخص باشیم در ترک بیتوته در منی بخاطر سقایة الحاج.

این فرمایش آقای خوئی عرفی نیست. حج یک امر عبادی است. اذن ولایی در امور اجتماعی کارگشا است. اما در مبیت به منی که یک واجب عبادی است، پیامبر بفرماید عباس! عمو! من به عنوان ولی الامر مسلمین اذن می‌دهم تو این واجب عبادی را ترک کنی. خب یک روز هم بگوید من اذن می‌دهم تو نماز را ترک کنی.

[سؤال: ... جواب:] اگر حکم شرعی است که ربطی به اذن ولی الامر ندارد. اگر حکم شرعی این است که جایز است ترک مبیت به منی للسقاة که حرفی نیست. اگر می‌گویید اذن ولایی است خب واجب عبادی است مبیت به منی؛ مگر پیامبر می‌شود اذن بدهد در ترک واجب عبادی؟ مگر پیامبر ولایت دارد بر این‌که اذن بدهد در ترک واجب خدا؟ ... از کجا دارد؟ ... اشهد انک احللت حلال الله و حرمت حرامه. روایات می‌گوید پیامبر اصلا مجاز نیست ترخیص بدهد در ترخیص حرام. روایات را ببینید. اصلا پیامبر نمی‌تواند اذن بدهد در ارتکاب حرام خدا. ولایت پیامبر و امام در منطقة الفراغ است. در آنجا که مباح است اعمال ولایت می‌کند.

و لذا ظاهر این روایت این است که اذن شرعی بود. منتها مصلحت عامه بود به عباس اذن داد و ما بعید نیست ملتزم بشویم در مصالح عامه اجتماعیه اگر توقف داشته باشد بر ترک بیتوته واجبه در منی، جایز باشد ترک بیتوته بخاطر این روایت که قبلا سندش را هم گفتیم معتبر است.

کلام واقع می‌شود در بحث رمی الجمار غدا ان شاء الله.